

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نوری مفیدی

موضوع کلی: قاعده قرعه
موضوع جزئی: مطلب اول: اهمیت قاعده و ارتباط آن با فقه سیاسی
تاریخ: ۳۰ شهریور ۱۳۹۸
مصادف با: ۲۱ محرم ۱۴۴۱
مطلب دوم: قرعه در شرایع سابقه
جلسه: ۱

﴿اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللِّعْنِ عَلَىٰ اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ﴾

ساختار کلی بحث

در مورد قاعده قرعه ساختار کلی بحث ما در واقع عبارت است از یک مقدمه یا فصل که کلیاتی پیرامون قاعده قرعه است که شامل عناوینی است که عرض خواهیم کرد.

فصل اول آن درباره ادله و مستندات قاعده قرعه است.

فصل دوم درباره گستره قاعده و دامنه آن و اینکه آیا در شبهات حکمی و موضوعیه هر دو جاری می‌شود و یا فقط در در شبهات موضوعه؟ آیا در موارد اصول عملیه جاری می‌شود یا نه؟ در دوران بین قرعه و استصحاب یا تخییر کدام مقدم می‌شود؟

اینها همه جهاتی است که حول گستره قاعده قرعه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فصل سوم درباره احکام قرعه و شرایط آن است.

فصل چهارم نکاتی است که تحت عنوان تنبیهات مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

فصل پنجم تطبیقات قاعده و برخی از فروع مربوط به قاعده است.

بنابراین ما مباحث مربوط به قاعده قرعه را در تقریباً یک مقدمه یا فصل تحت عنوان کلیاتی پیرامون قاعده قرعه بیان می‌کنیم.

مقدمه یا فصل اول که کلیاتی است پیرامون این قاعده؛ چند مطلب در آن بیان خواهیم کرد.

مطلب اول: اهمیت قاعده و ارتباط آن با فقه سیاسی

اهمیت قاعده

مطلب اول راجع به اهمیت قاعده و ارتباط آن با فقه سیاسی است. چون ما غیر از قاعده تسامح که در اینجا بحث کردیم، بقیه قواعدی که در اینجا مورد بررسی قرار گرفت، همه به نوعی در حوزه فقه سیاسی کاربرد دارند. یا بطور خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند و یا به صورت عام هم در این حوزه و هم در غیر این حوزه استفاده می‌شود.

قاعده قرعه از قواعد بسیار مهم، پرکاربرد و جاری در تمامی ابواب فقه است.

۱. مثلاً در کتاب الطهارة در بحث اجتماع الجنب و المحدث و الميت، در جایی که یک ظرف آب بیشتر نیست و فرض هم بر مباح بودن آب است، در اینجا مشهور قائل شده اند که این اختصاص به جنب دارد در حالی که صاحب جواهر قائل شده که احتیاط آن است که باید قرعه انداخت.^۱

۲. در ابواب حیض در لباس مصلی این مطرح می‌شود.

۳. در کتاب الصلاة هم بحث قاعده قرعه به میان می‌آید، یکی در اجتماع ائمه جماعت مع عدم المرجح و یا در بحث اشتباه قبله. نوعاً در بحث اشتباه می‌گویند که یا به چهار جهت و یا به یک جهت اما ابن طاووس در اینجا قائل به قرعه شده است.

۴. در کتاب الحج در قصور المال در عن حجة الاسلام و حج النذری هم از قاعده قرعه کمک گرفته شده است. یا در اخراج الواحد من المخرجين للحج نیابتاً.

۵. در کتاب الجهاد، اختلاف الموتی فی الجهاد.

۶. در کتاب البیع فی المأذونین فی شراء کل منهما صاحبه.

۷. در کتاب النکاح، در حق الحضانة و اخراج المطلقة.

۸. در کتاب المزارعة فی بیئتی المتزارعین اذا تعارضتا فی المدة و الحصّة.

۹. در کتاب اللقطة فی تساوی البینتین فی اللقطة.

۱۰. در کتاب الوصیة فی الوصیة بما لا یسعهُ الثلث مع العلم بالترتیب و الشکّ فی السابق أو مع الشکّ فی السبق و الإقتران.

۱۱. در کتاب الإرث فی میراث الخامسة مع المشتبه بالمطلقة.

این ها نمونه هایی است که صاحب عناوین ذکر کرده است.^۲

به هر حال اجمالاً در تمام ابواب فقه ما ردپایی از قاعده قرعه می‌بینیم و نوعاً یک راهی است که گشایش در بن بست ها و در مشکلات با توجه به شرایط خاص خودش ایجاد می‌کند. اتفاقاً این راه، یک راهی است که چون گشاینده است، می‌تواند بروز هم باشد.

ارتباط قاعده با فقه سیاسی

۱. جواهر، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲. العناوین، ج ۱، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

ارتباطش هم با فقه سیاسی از این جهت است که مهم ترین مسئله در حوزه فقه سیاسی، حقوق حاکم، مردم و به یک معنا حقوق متقابل اینها است. در مواردی که در مورد حقوق و مالکیت ها تردید پیش می آید و کم هم نیست و بالاخره این یک بخشی از مشکلات را حل می کند، آنجا بحث قرعه مطرح می شود.

بعضی از بزرگان این را ذکر کرده اند که برای تعیین حاکم در جایی که مثلا چند فقیه با شرایط یکسان برای تصدی جامعه مطرح می باشند، می توان با رجوع به قرعه ولی فقیه را انتخاب کرد.^۱

مهمتر از این، آنچه که پیوند می دهد این قاعده را با فقه سیاسی این است که آیا اساسا قرعه از وظایف خاصه حاکم و امام جامعه است یا دیگران هم می توانند این کار را بکنند؟ بالاخره اگر ما حتی حصر این وظیفه در حاکم را استفاده نکنیم، یک بخشی از اجرای قاعده قرعه بر عهده حاکم است. لذا از نظر اهمیت و جریان در تمامی ابواب فقه و پر کاربرد بودنش در موارد مختلف مخصوصا در مواردی که تزامن بین حقوق و مالکیت ها یعنی در موضوعات پیش می آید، قرعه خیلی می تواند کمک کند و به نظر می رسد که برای بیان اهمیت و کاربرد قرعه فعلا همین مقدار کافی باشد.

عنوان قاعده

در عنوان قاعده می گویند القرعة لكل امرٍ مشكل، یا لكل امرٍ مشتبه و یا لكل امرٍ مجهول و معنای این سه عنوان را هم بعدا توضیح میدهیم که آیا این عناوینی است که از روایات اصطیاد شده یا فقها خودشان این را قرار داده اند. ولی در کتب قواعد فقهی به عنوان قاعده قرعه آمده است هرچند برخی مانند صاحب عناوین می گوید که این از اصول متلقات از شریعت است. و البته این بحث را هم بعدا خواهیم داشت که آیا قرعه خودش اصل است یا اماره.

مطلب دوم: قرعه در شرایع سابقه

مطلب دوم قرعه در شرایع سابقه است؛ آیا قرعه در ادیان و شرایع گذشته سابقه و پیشینه دارد یا نه. از آیات قرآن و روایات بدست می آید که حداقل در سه مورد مشخصا می توانیم رد پایی از قرعه را پیدا کنیم. البته آنچه که الان ما ذکر می کنیم، صرف گزارش از اجرای این قاعده در ادیان گذشته است. از آیات و روایات بدست می آید که حداقل در سه مورد مشخصا می توانیم رد پایی از قاعده قرعه را پیدا کنیم، ولی اینکه در اسلام هم از راه استصحاب شرایع سابقه و نظیر آن ما این را اثبات کنیم، این مطلب را بعدا مورد بررسی قرار می دهیم. آنچه که الان مد نظر است فقط در حد گزارشی از قرعه در شرایع سابقه است.

^۱ انوار الفقاهت، ج ۱، ص ۵۹۸.

مورد اول

در قصه حضرت یونس که در سوره صافات آیه ۱۳۹ تا ۱۴۴ به آن اشاره شده است، در آنجا اصل اینکه برای به دریا انداختن یونس قرعه انداختند و قرعه به نام او در آمد تردیدی نیست، هر چند در کیفیت قرعه و اینکه قرعه چه زمانی اتفاق افتاد اختلاف است و سه نقل برایش ذکر کرده اند.

۱. یک نقل این است که اینها سوار کشتی بودند و هنوز کشتی حرکت نکرده و در کنار دریا بود و چون عبد آبق در آن بود نتوانست حرکت کند. آنگاه کسی اعلام کرد آیا عبد فراری در کشتی هست؟ که ظاهرا چند نفر بودند و بین آنها قرعه انداختند.

۲. نقل دوم اینکه بار کشتی زیاد بود و برای اینکه جلوی غرق شدن کشتی را بگیرند، به قرعه پناه آوردند.

۳. نقل سوم این است که نهنگی آمد و ادامه ماجرای مشهور.

صرف نظر از اینکه به چه ترتیبی این قرعه صورت گرفت، بالاخره قرعه ای انداختند به نام حضرت یونس و لذا او را به دریا انداختند و این چیزی است که در قرآن هم ذکر شده و حداقلش این است که قرعه در آن عصر مشروع بوده است. چون نه در قرآن مذمت شده که چرا پیامبر خدا را در دریا انداختند و نه در جایی نقل شده که اعتراضی نسبت به این روش صورت گرفته باشد.

سوال:

استاد: طبق نقل اول اگر عبد آبقی در کشتی می بود، کشتی حرکت نمی کرد. آنها هم گفتند آیا عبد آبقی در این کشتی هست؟ یونس گفت أنا العبدُ الآبق. اینکه از قوم خودش قهر کرد و با ناراحتی از قوم جدا شد و خدا هم او را تنبیه کرد بحثی نیست؛ ولی بحث در این است که او به این کیفیت و بوسیله قرعه انتخاب شد برای افتادن در دریا و هر سه بار هم نام او درآمد. به هر حال می خواهیم بگوییم که قرعه در آن دوران سابقه داشته و حالا اینکه آیا ما می توانیم قرعه را به عصر اسلام بکشیم، بحثی است که در ادله مشروعیت قرعه اشاره خواهیم کرد.

مورد دوم

دومین مورد در قصه حضرت مریم است. بعد از آنکه همسر عمران او را به دنیا آورد، او را در پارچه ای پیچید و او را به بیت المقدس برد. آنجا ۲۹ نفر از انبیاء مشغول عبادت بودند که سرپرست و رئیس آنها هم حضرت ذکریا بود. همه به نوعی طلب می کردند که تکفل مریم را به عهده بگیرند. خود ذکریا گفت من از همه برای تکفل مریم سزاوارترم چون خاله

اش در خانه ما است. اما دیگران راضی نشدند و بنا بر قرعه شد و قرعه هم به نام ذکریا در آمد و لذا تکفل حضرت مریم را به ذکریا دادند. این داستان هم در قرآن ذکر شده و معلوم می شود مسئله قرعه در دوره حضرت مریم و آن هم بین انبیاء واقع شده است.

نکته

فقط یک نکته را در اینجا عرض کنم که حماد ابن عیسی به نحو مرسل از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: **أَوَّلُ مَنْ سُوِّهِمَ عَلَيْهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ...**^۱

سوال:

استاد: اشکالی ندارد چون از اصحاب اجماع نقل شده است، ارسالش لطمه ای به سند روایت نمی زند.

این روایت طولانی است ولی نکته اش این است که طبق این روایت اولین کسی که قرعه در مورد او انداخته شد مریم است. در حالی که در قرآن قصه حضرت یونس هم نقل شده است. اینجا برخی گفته اند که یونس قبل از حضرت مریم بوده و حتی نقل کرده اند که یونس ۸۲۵ سال قبل از میلاد مسیح زندگی می کرده است. لذا سوال اینجا است که چرا امام فرمود: **أَوَّلُ مَنْ سُوِّهِمَ عَلَيْهِ مَرْيَمُ؟**

برخی معتقد اند که یونس معاصر با همین انبیاء بوده است. بنا بر این قبلت یونس را نسبت به حضرت مریم زیر سوال بردند. و می گویند آنچه که در تاریخ آمده که یونس ۸۲۵ سال قبل از میلاد مسیح به دنیا آمده یا زندگی می کرده، مربوط به یونس پیامبر نیست شاهدش این است که در جاهای مختلف ما مقابری به نام یونس داریم.

برخی معتقد اند که منظور از اولیت در این روایت، اولیت در ذکر در قرآن است، چون قصه حضرت مریم در سوره آل عمران ذکر شده ولی مساهمه یونس در سوره صافات و لذا چون مقدم در ذکر است امام اینچنین بیان فرموده.^۲

در واقع این دلیل قابل قبولی نیست.

مورد سوم

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸۹، حدیث ۳۳۸۸. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۸۹، باب ۱۳ از ابواب کیفیة الحکم، حدیث ۱۲.

۲. قواعد فقهیه آیت الله مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

مورد سومی که در تاریخ ذکر شده مربوط به عبد المطلب است. در روایتی که مرحوم شیخ صدوق در خصال ذکر کرده آمده است: **إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلَبِ سَنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَمْسَ سُنَنِ أَجْرَاهَا اللَّهُ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ، وَ عَدَّ مِنْهَا مَا وَرَدَ فِي جَعْلِهِ الدِّيَّةَ مِائَةَ مِنْ الْإِبِلِ بِسَبَبِ الْقِرْعَةِ.....**

نقل شده که عبد المطلب ۹ فرزند داشت و نذر کرد که اگر دهمین آنها پسر باشد، او را ذبح کند. منتهی بعد از تولد نتوانست این کار را کند و ۱۰ شتر آورد و بین اینها و عبدالله قرعه انداخت به نام عبد الله در آمد و همینطور تا رسید به صد شتر و آن موقع بین صد شتر و عبدالله قرعه انداخت تا قرعه به نام شترها در آمد. دوباره قرعه را تکرار کرد تا ۳ بار و هر سه بار هم به نام شترها در آمد و در آخر گفت: **الآن علمتُ أن ربي رضى و سپس صد شتر را نحر کرد.**^۱

پیامبر هم به امیر المؤمنین فرموده این از سنت هایی است که عبد المطلب در اسلام پایه گذاری کرده است.

در مقابل این روایت، یک روایت دیگری هم وارد شده که عبد المطلب از استقسام بالأزلام و شرب خمر منع کرده بود.^۲ به هر حال ظاهر این روایت این است که استقسام بالأزلام همان قرعه است لذا تعارض پیش می آید بین نهی عبد المطلب از قرعه و در عین حال اقدام به قرعه.

پاسخ این مطلب روشن است چون استقسام بالأزلام چند معنا دارد و آنچه که عبد المطلب از آن منع کرده قمار و میسر است، ولی آنچه که در وصیت پیامبر به امیر المؤمنین آمده همین قرعه معهود است. لذا تعارضی بین این دو وجود ندارد. **فَتَحَصَّلَ مِمَّا ذَكَرْنَا كَلَّهُ،** که قرعه در شرایع سابق وجود داشته و مشروع بوده ولی اینکه آیا ما از مشروعیت قرعه در شرایع سابقه بتوانیم برای مشروعیت در عهد اسلام استفاده کنیم یا نه، بحثی است که در ادله مشروعیت قرعه متعرض خواهیم شد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. الخصال، ص ۳۱۲، حدیث ۹۰، باب الخمسة.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۵. الخصال، ج ۱، ص ۳۱۳.